

# دریای ایمان

دان کیوپیت  
حسن کامشاد

## فهرست

۷	□ یادداشت مترجم
۱۱	□ پیشگفتار
۳۰	۱. ساحل دوور
۳۲	اصالت امور دنیوی
۳۹	گسترش طرز فکرهای دنیوی
۴۴	پایداری دین
۵۰	۲. جهان مکانیکی
۵۱	جهان قرون وسطا
۵۷	گالیله
۶۶	پاسکال
۷۵	۳. حیوان تاریخی
۷۵	جهانبینی تورات و انجیل
۸۰	ویلیام اسمیت
۸۴	ھیو میلر
۸۷	چارلز داروین
۹۰	زیگموند فروید
۹۷	کارل گوستاو یونگ
۱۰۵	۴. به روایت کتاب مقدس
۱۰۵	متن مقدس
۱۰۸	پیوزی قافیه را باخت
۱۱۳	ترازدی دی. اف. اشتراوس
۱۱۸	نظام ارعاب
۱۲۱	محاکمه رابرتسون اسمیت
۱۲۶	آلبرت شوایتسر
۱۳۶	کتاب مقدس از شوایتسر به بعد

۱۴۱	۵. پرومته از بندرسته
۱۴۳	گناه کبر
۱۵۰	بذر پرخاش
۱۵۴	می اندیشم، پس هستم
۱۵۷	شهر وند
۱۶۱	کانت
۱۶۶	مارکس جوان
۱۷۵	کی یرکه گور
۱۹۰	۶. ضربه دینی
۱۹۰	بوته آزمایش
۱۹۵	رواداری
۲۰۱	تلاقی اندیشه‌ها
۲۱۱	مبلغان
۲۱۷	ضربه دینی
۲۲۳	چشم انداز
۲۲۸	۷. جهان نو
۲۳۶	نیجه
۲۵۷	ویتگشتاین
۲۷۵	ارزیابی
۲۷۹	۸. برگشت موج
۲۷۹	آزادسازی ایمان
۲۹۶	معنویت انتقادی
۳۱۱	دانش طربناک
۳۲۲	۹. نتیجه گیری
۳۲۹	□ یادداشت‌ها و کتابشناسی
۳۳۷	□ فهرست نامها

## یادداشت مترجم

نویسنده این کتاب از نوادرانیشان بنام و بسیار پرکار جهان مسیحی است (فهرست کامل آثار او در پایان کتاب آمده). هم کشیش کلیساست هم مدرس فلسفه دین در دانشگاه: پس نه لامذهب است نه کمسواد، و افکار او را، هر چقدر هم طرفه و نابروال، نمی‌توان سرسی و بی‌اهمیت انگاشت.

دان کیویست در ۱۹۳۴ در ایالت لانکاшир انگلستان به دنیا آمد. در دانشگاه کیمبریج علوم طبیعی، فلسفه و الهیات خواند. در ۱۹۵۹ خلعت روحانی پوشید و در ۱۹۶۶ دانشیار دانشگاه کیمبریج و سریرست امور مذهبی کالج (Immanuel) شد.

مضامین این کتاب ابتدا در ۱۹۸۴ به صورت رشته برنامه‌هایی از تلویزیون نیمددولتی انگلستان (بی‌بی‌سی) پخش شد و از همان آغاز سروصدای فراوان راه انداخت. نویسنده در پاسخ منتقدان مقالاتی نوشت<sup>۱</sup> و در دفاع از نظریات خود از جمله گفت:

ما دین را انصباطی شدید و درونی، طرحی اخلاقی و نوعی معنویت می‌پنداریم. وظیفه تاریخی دین تجسم ارزش‌های ماست، گواهی و نگهداری آنهاست، و برای تحقق بخشیدن ارزشها در حیات انسان، دین را باید از خرافات زدود. به اجهنه و شیاطین نباید بیش از این اجازه ابراز وجود داد. دین هر چه روشنتر و بی‌پیرایه‌تر بهتر. آنچه به حساب می‌آید انسجام و تمامیت آدمی است نه عظمت ساده‌لوحی آدمی. ماهیت ایمان حقیقی بسته به ماهیت تقوای حقیقی است.

این برداشت تازه از دین ابتدا در آیین لوتر خودنمایی کرد، و سپس آشکارتر در افکار کانت، نیچه، کی‌یرکه‌گور و بالاخره وینگشتاین. تکیه اینان، به طوری که خواهید دید، بیشتر بر شیوه ایمان است تا بر موضوع ایمان. اندیشه دینی بر انسان، بر مؤمن و بر نفس ایمان او تمرکز می‌یابد، انسان کانون زندگی می‌شود و دین فضیلتی ارادی و بشری.

1. «A Future for Religious Thought», *The Listener*, 13 September- 11 October, 1984.

در قدیم، پیش از رواج فرهنگ علمی، تصور می‌رفت که عقل بشر قادر است از ظواهر طبیعت درگذرد و حقایق جاودانی و رای آنها را بر شناسد. نهضت روشنگری و تفکر انتقادی جنت‌مکانی معتقدات پیشین را فرو ریخت. علم جدید، شک‌گرانی همراه آورد و از همان ابتدا دلالت بر این داشت که در رای ظواهر طبیعت قوانین ریاضی نهفته است. سروکار عقل به جای کشف حقایق جزئی و جاودانی ماوراء طبیعت، شناسایی الگوهای تجربی ریاضی شد.

حمله به عینیت و واقع‌گرانی دینی را در حقیقت بودا در دوهزار و پانصد سال پیش شروع کرد. بودا در صدد انکار وجود خدا نبود؛ تدبیر کار، راه فرار، می‌جست. می‌گفت: «ما مجال دستیابی به پاسخ نظری پرسنلیتی‌های بزرگ زندگی را نداریم، باید بدون آنها روزگار بگذرانیم. طرح پرسنلیتی‌های بزرگ، هوس دانستن توضیحهای غایی، بیماری ذهن است، از آن پیرهیزیم.» در اندیشه سنتی مرگ لحظه مکافه بود. از راه مرگ همه بنابر موازین مطلق اخلاقی سرانجام به کیفر نهایی می‌رسیدیم؛ به حقیقت خود، و حقیقت نهایی تمامی اشیاء پی می‌بردیم، بدی عاقبت منکوب می‌شد، از ظلم اثرب نمی‌ماند، کم و کاستها از بین می‌رفت.

دیوید هیوم، فیلسوف انگلیسی، نخستین متفکر بر جسته‌ای بود که آشکارا حیات پس از مرگ را نفی کرد. البته لوکرتیوس، شاعر و فیلسوف رومی، مدتها پیش گفته بود که مرگ بیم ندارد چون خوابی بیش نیست، مرگ شامگاه زندگی است، رویدادی است که در زندگی خویش طعم آن را نمی‌چشیم. مرگ دیگران در واقع بخشی از زندگی ماست و خواهی نخواهی باید آن را بر تابیم. «مرگ خود من جزئی از حیات من نیست. من هرگز بمعزای خود نخواهم نشست. اندیشه آینده بی من غصه ندارد، مگر اندیشه گذشته بی من غصه داشت؟ مگر من از این که در زندگی امروز کشور چین نقشی ندارم غمی به خود راه می‌دهم؟ اسطورة آخرت را باید به تجربه حال مبدل کرد، بهشت و دوزخ احوال روحی است... فردای قیامت فردای زندگی است.»

ولی اگر پس از مرگ حیاتی در کار نباشد، دنیای ما فاقد هدف نهایی نمی‌شود؟ پاسخ دان کیویست آن است که نبود زندگی پس از مرگ از قضا موجب بسیار خوبی است برای پاکی و بی‌غرضی، چرا که انسان را وامی دارد بدنزدگی مذهبی به خاطر نفس آن زندگی رو نماید، نه به چشمداشت و عده‌های سر خرم‌من دین سنتی.

در این صورت «تفکر دینی از کجا ارتقا کند؟» توصیه نویسنده یک چرخش

۳۶۰ درجهای است. با چرخش ۹۰ درجهای نگاهمان محتملاً بهبشت برین یا دوزخ زیرین می‌افتد. با چرخش ۱۸۰ درجهای ناچار بهعقب رو می‌کنیم، راه رفته را باز می‌رویم. اما چرخش ۳۶۰ درجهای دور کامل است، سراسر افق را که درنوردی بازمی‌رسی بهلحظه کنونی و گام بعدی —یعنی بهقلمرو انسانی.

دین در حقیقت بیشتر عملی است تا نظری. با این‌همه قرنهای متعددی، بهپروری از افلاطون، در چارچوب ماوراءالطبیعته جزئی اسیر شده بود. ریشه اصلی هستی انسان و نیز معیار هرگونه پندار و کردار را در عالم لایزال بالا می‌جست. زندگی کنونی نوعی غربت و جدایی موقت از موطن حقیقی بود.

در سایه این تعالیم آدمی در این جهان بیش از دوهزار سال بهحال تبعیدی زیست. دین را باید از سلطه فلسفه‌هایی از این دست رها کرد. ایمان که منزه شود بهصورت تلاشی منضبط و عملی در راه تحصیل آرمان زندگی درمی‌آید، آرمانی که سرچشمه آن در نهاد خود ماست. جهان بروتی بازتاب جهان درونی است. دین بی‌شباهت بههنر نیست، منتها مایه کارشن در عوض صدا یا سنگ، واژه یا رنگ، زندگی یکیک ماست.

روزگاری مردم خدا را وجودی عینی در عالمی دستنیافتنی می‌پنداشتند، حال بی می‌بریم که خدا چکیده ارزش‌های ماست، خدای راستین خدای آرمان دینی ماست و آرمان بهر جهت بی‌کران است. «خدای هر کس یعنی آنچه او می‌پرستد، یعنی آنچه بر حیات او بیش از هر چیز فرمان می‌راند، یعنی آنچه برای او مهمترین است، یعنی آنچه احساس او را از خویشتن و هدف او را در زندگی عمیقتر از هر چیز دیگر مشخص می‌سازد، یعنی آنچه ژرف‌ترین حقیقت وجودی او را ابراز می‌کند... یعنی آنی که برتر از آن نتوان اندیشید، آنی که برتر از آن است که بتوان اندیشید».

اینها همه اگرنه بدعت، دست کم عقایدی بحث‌انگیز است. با این حال، نویسنده ادعا دارد، مسیر آتی اندیشه دینی در این جهت است و بسیاری از این تغییرات هم‌اینک در جهان مسیحیت در دست انجام است.

حسن کامشاد

تیرماه ۱۳۷۶

## پیشگفتار

درک بحبوحة آشفتگی دینی، برای کسانی که گرفتار آند، سخت دشوار است. در این شرایط ژرفترین اعتقادات مردم، فلسفه زندگی آنان و صورت آگاهی مذهبی شان کاملاً متزلزل می‌شود. همه‌جا تاریک، همه‌چیز در هم ریخته و مغشوش، هنگامه‌ای از نواهای ناهمگون و متعارض به‌گوش می‌رسد. تنها با تأمل در گذشته و پس از آن که غبار فرونشست می‌توان آنچه را بدست آمده و آنچه از دست رفته است – و همچنین پیوستگیهای غیرمتربقبه حوادث را به روشنی مشاهده کرد.

ما در چنین دورانی به سر می‌بریم و این کتاب کوششی است برای نشان دادن گام به گام آنچه روی داده است و صورتهای تازه‌ای که در شرف پدید آمدن است. این کار ساده‌ای نیست؛ اما به زحمتش می‌ارزد. تمدن جدید صنعتی، که امروزه سراسر جهان را در نور دیده در زمان و مکان معینی، و زیر نفوذ سنت دینی خاصی ساخته و پرداخته شده است. البته بحث از اروپای قرن هفدهم تا اوایل قرن بیستم، و مسیحیت باختز زمین است. پس دامنه سخن محدود است، و داستان را می‌توان بازگفت. فرآیند تدریجی دنیاگرایی<sup>۱</sup>، نفوذ علم، تأثیر نقد دینی و تاریخی، گرایش هرچه بیشتر به جهان‌بینی انسان‌مدار، برخورد با ادیان دیگر، و سرانجام گذر هولناک و البته هنوز ناتمام ما به تجدد، در کنار هم ماجراگرایی را می‌سازند که در سه یا چهار قرن گذشته بر مسیحیان رفته است. در دینهای دیگر، کسانی هستند که می‌گویند این جریان منحصر به مسیحیت است و ناتوانی این دین را در مهار کردن تحولات

•

فرهنگ خود، و نارسایی اش را در برابر اثرات فرساینده شک‌آوری<sup>۱</sup> نشان می‌دهد. مسلمانان به خود می‌بالند که چهار سرنوشت مسیحیان نخواهد شد، و جمعی حتی مدعی اند که می‌توان علم اسلامی، بری از جریان نهفته شک‌گرایی که لازمه علم غربی است به وجود آورد. اینها، بدینختانه، در اشتباه‌اند. داستان ما ممکن است محلی باشد، ولی درس اخلاقی آن کلی است. مزیت بزرگ مسیحیت فرصت طویلی است که برای دریافت و تا اندازه‌ای تطبیق خود با رویدادها داشته است، حال آن که فرآیند تجدد برای دیگر فرهنگها، چون در طول یک عمر فشرده می‌شود، به مراتب ناگهانی‌تر، پیچیده‌تر و دردناکتر است. پس تعجب ندارد که این همه افراد از حقیقت می‌گریزند، و برای مصون داشتن خود از هجوم اندیشه‌های نو به کهنه‌پاره‌های مسلک قدیم می‌چسبند.

دوره‌های دگرگونیهای تند دینی پیوسته بسیار توانفرسا بوده است. امپراتوری روم در قرن سوم میلادی آنچنان پهناور و دربردارنده اقوام و ادیان گوناگون بود که در شهرهای بزرگ، در محل تلاقی راههای بازارگانی، دهها مذهب و فلسفه برای پذیرش همگانی با هم رقابت می‌کردند. اینها زمانهای نایمنی و بدینینی بود، و تنوع مذاهب، که مدام ذهن مردم را مشغول می‌داشت، مجاهدت دینی را بسی پرالتهاب می‌کرد. خدا گویی از جهان کناره گرفته بود. آدمها در معرض گزند افکار شیطانی بودند، و دین می‌توانست به سهولت به جانب ریاضت<sup>۲</sup> یا عرفان<sup>۳</sup> غلوآمیز کشانده شود.

وضع امروز چندان متفاوت نیست. نقشی که امپراتوری روم آن زمان برای سرزمینهای اطراف مدیترانه ایفا می‌کرد، اینک مسافرت‌های جمعی و ارتباطات جدید در مقیاس جهانی انجام می‌دهد. بازاری آشفته از اندیشه‌ها، از تجربه‌های گوناگون مذهبی، از وامگیری و نوآوری به وجود آمده است.

مردم، در این میان، همه‌جا شاهد اثر ویرانگر دانش نو بر جهان‌بینی دینی و ارزش‌های سنتی اند. علم اینک گسترده و بسیار نیرومند است. چرخ پژوهش‌های تازه

۱. Scepticism، که بسته به مورد، شک‌گرایی، شکاکیت و آیین شک هم ترجمه شده است.  
۲. ascetic (متترجم)

2. ascetic

3. mysticism

و نوآوریهای فنی در دوره‌های رکود نیز از کار نمی‌افتد. و از آنجا که تحقیقات علمی بهارزشها کاری ندارند، و به عقاید سیاسی یا مذهبی محلی هم بی‌اعتباًند آسان و یکسان به همه فرهنگها رخنه می‌کنند. علم به شناخت غیر مذهبی و به عمل کارآ امکانات فراوان می‌دهد و خواهی نخواهی بر دنیاگرایی نفوذ شایان می‌گذارد. با این تفاصیل چگونه می‌توان از علم اجتناب کرد؟ فرهنگ و ارزش‌های سنتی ما هر چقدر هم زیبا و استوار، واقعیت این است که پژوهشکی با خترزمین (نمونه بارزی را ذکر می‌کنم) آشکارا مؤثر و کارآمد است. یک گروه پژوهشکی به میان قبیله‌ای می‌رود و با هزینه مختصراً صدھا نایبنا را درمان می‌کند. طبیعی است که قبیله‌نشینان تحت تأثیر قرار می‌گیرند و خدایان آنها در قبرهای خود به لرزه درمی‌آیند. معتقدات و ارزش‌های سنتی آنها دیگر ثبات و کمال و جامعیت پیشین را ندارد. درد و رنج که همواره در نظر آنان مجازات خدایان برای گناهان دینی به شمار رفته بود، حال معلوم می‌شود ناشی از چیزهایی مانند انگل و باکتری است، و تند و ارزان، و بدون پادرمیانی دین، قابل درمان. خوب، بفرمایید تکلیف چیست؟

تازه تأثیر فنون نیمه مفهوم جدید—هرچند هم جالب و چشمگیر—در مقایسه با تأثیر شیوه‌های تازه اندیشیدن، یعنی پایه و مایه و سازنده آن فنون، ناچیز است. آموزش علمی به مردم یاد می‌دهد برای کشف حقیقت روشی نوظهور برگزینند که طرز کار آن نقطه کاملاً متقابل رویه سنتی جوامع دینی است. برای کسب معرفت، به جای بلعیدن لقمه‌ای بزرگ و هضم تدریجی آن، علم به آنها می‌آموزد هرچه بیشتر وسوس به خرج بدھند، ابتدا بررسی کنند و سپس برگزینند، مسائل را یکی یکی تشریح و به اثبات برسانند. کلیات بغرنج را به مثابة تمامیت‌های واجب‌الحرمت نپذیرند، بلکه اجزای سازنده آنها را از هم مجزا نمایند و به دقت بیازمایند. این روش همیشه و همه‌جا شکاک است. هرچه از بوتة آزمایش بگذرد عجالتاً محفوظ می‌ماند و آنچه مردود شود، هر چقدر هم مورد اقبال عام و مرجع آن بزرگوار، بی‌امان کنار می‌رود. مدام در گوشمان می‌خوانند که نظریه<sup>۱</sup>‌ها همه صرفاً ساخته بشر و موقتی‌اند. دیر یا زود به کم و کاستشان پی می‌بریم و آنها را یا کنار می‌نهیم یا از نو صورت‌بندی

می‌کنیم. حُسن بزرگ و نیروی شگرف شناختِ علمی در این واقعیت است که بر مبنای استوار شک بنا شده است. توانمندی و سرزنشگی جامعه علمی در آن است که سالخورده‌گان آن (دست کم در حالت آرمانی) مشتاق و چشم به راه‌اند که جوانان خلاف نظر آنان را ثابت بکنند. شاید همه دانشمندان در عمل کاملاً از چنین آرمانی پیروی نکنند ولی در تازگی و شگفتی نفس این آرمان بحثی نیست.

علوم طبیعی شاید نمایان ترین دستاورد این مشرب جدید دانش است، ولی به هیچ‌روی تنها رشته نیست. از روح انتقاد، که دستمایه علم است، به همین سان می‌توان در تاریخ و علوم انسانی دیگر و نیز در زمینه باور دینی هم استفاده کرد.

این امر در عصر روشنگری<sup>۱</sup> روی داد، که تقریباً همزمان قرن هجدهم است. دکارت، نخستین متفکر انتقادی دوران جدید، روشهایی را که گالیله برای طرد فلسفه طبیعی ارسطو به کار برده بود تعمیم داد. اعتماد بیکران دکارت به نیروی عقل ناپ انسان، در ایجاد علم بنیادین کامل طبیعت، از راه به کار گرفتن روش شک و ریاضیاتِ عملی، شاید که با دستاوردهای خود او تحقق نیافت، اما بعدها با توفیق نیوتن به خوبی تلافی شد. دانشمندان روشنگر نسلهای بعد، از اصولی مشابه در دیگر رشته‌های دانش بهره جستند و نقد جامعی از سنت و آیین کهن عرضه کردند. تفکر انتقادی که اصولاً پذیرای جزم<sup>۲</sup> نیست، و هرگونه جزم را بازخواست و رسوا می‌کند، بر اعتقادات ماوراء طبیعی<sup>۳</sup> جزمی دین مسیح تأثیری بس خطیر نهاد، و متکلمان از آن پس پیوسته برای جبران مافات کوشیده‌اند، ولی نتایج به دست آمده به اذعان خودشان — محدود بوده است. ناکامی آنها شاید تا اندازه‌ای ناشی از عدم محبوبیت کار آنها باشد. از سویی افراد بی اعتقاد پیوسته به آنها می‌تاژند که هنوز به اندازه کافی دست از تعصب برنداشته‌اند؛ و از سوی دیگر برادران دیندار بی خبر از مشکلات به آنها تهمت خیانت می‌زنند. اینان می‌خواستند مرضی را درمان کنند و حالا همه می‌گویند خود آن مرض را به وجود آورده‌اند.

باری، حقیقت عاقبت آشکار می‌شود. مثال زیر نمونه‌ای هراسناک از گرفتاری

1. Enlightenment

2. dogma

3. supernatural

کنونی ماست: فرهنگ عام آمریکا سودای «رهانندگان ماوراء طبیعی» را از بنیادگذاران پروتستان خویش به میراث برده است: موجوداتی که از آسمان به زمین می‌آیند، ناشناس به سر می‌برند، تا موعد ابراز هویت راستین آنها فرا برسد، و نیروی آبرانسانی خود را در خدمت حقیقت و عدالت و راه و رسم امریکایی به کار گمارند. تا همین اوخر یعنی تا چهل سال پیش کتابهای مضمونی درباره این چهره‌های ناشناخته و با جدیت تام خوانده می‌شد. کسانی که این چرندیات را نمی‌پسندیدند، به خود دلخوشی می‌دادند که اینها قصه‌هایی تخیلی بیش نیست، و خواندن این خیالپردازیها بی‌زیان است، از کسی انتظار نمی‌رود زندگی خود را یکسره بر این توهمنات پایه نهاد، و بهر تقدیر این قهرمانان به سخن دقیق موجودات ماوراء طبیعی یا نیمه‌لوهی نیستند و می‌توان آنها را موجوداتی برون‌زمینی<sup>۱</sup>، مهاجرانی از سیارات دیگر خواند. اما امروزه این بهانه‌ها دیگر بسته نیست، پس هنگام تحریر این داستانها – که هنوز ادامه دارد – آنها را عمداً به صورتی خنده‌دار درمی‌آورند، چون اوهام کودکانه درباره همه‌توانی<sup>۲</sup> دیگر خریدار ندارد. بدین قرار اسطوره رهاننده فوق طبیعی وقتی حتی تغییر شکل دهد و جامه داستانهای علمی-تخیلی امروزین را پیوشد، باز نمی‌تواند قیافه کاملاً جدی به خود بگیرد. و اگر اسطوره به چنین روزی افتاده، پس تکلیف اصول دین مسیحی که واجد این اسطوره به شکل اصلی و انعطاف‌ناپذیر آن است چیست؟ آیا ممکن است کیشی که تمدنی بزرگ بر مبنای آن بنا شد طی چند سال به خرافه‌ای عوام پسند تقلیل یافته باشد، خرافه‌ای که از سر اغماض تحمل می‌شود. البته متکلمان بیش از صد و پنجاه سال است که می‌گویند عیسی مسیح را نباید مسافری برون‌زمینی انگاشت، و عباراتی چون «از آسمان به زمین آمد» و «به بهشت عروج کرد» نبایست تحت‌اللفظی قرائت بشود. مسیح به راستی موجودی بشری و از تبار آدمی بود. اما ادعیه و سرودهای عید میلاد که مردم به طور جمعی می‌خوانند چیز دیگری می‌گویند، و زبان نیایش ما تغییر چندانی نکرده است. کوشش متکلمان برای اسطوره‌زدایی مسیحیت و جلوگیری از سقوط آن به گرداب خرافات تاکنون بدین سبب توفیق زیادی نداشته است که بیشتر مردم به طور غریزی حس می‌کنند جان

کلام در همان اسطوره، به معنای تحتاللفظی آن است، و با وجود آن که اعتبار اسطوره آشکارا از هر جهت رو به کاهش می‌رود، مردم هنوز دست از این طرز فکر برنمی‌دارند.

تحول دینی خواهانخواه روی می‌دهد، حتی برای کسانی که منکر تحول اند و در برابر آن مقاومت می‌کنند. بر فرض هم که بتوان معتقدات، زبان و اعمال دینی را با منتهای تعصب دست‌نخورده نگه داشت، تغییرات محیط فرهنگی بارِ معنایی اینها را تغییر خواهد داد. داستان علمی-تخیلی درباره موجودی بروزنزمینی با نیروی فوق بشری که در هیئت مبدل از آسمان به زمین می‌آید [منظور داستانهایی است که برای نوجوانان اروپایی و آمریکایی نوشته می‌شود] در دریافت افراد از روایت حلول خدا به صورت انسان<sup>۱</sup> اثر می‌گذارد و مسیحیان را ناچار می‌سازد معلوم کنند منظور شان چیزی از همین دست است یا نه؟ موضوع دیگر، در زمانی که آیین مسیح شکل می‌یافتد انتظار پیشرفت مادی و دنیوی ناچیز بود، اما در عصر جدید جنبش‌هایی بزرگ، به‌امید و آرزوی بنانهادن جامعه‌ای بهتر همین‌جا و بر روی زمین، پدید آمده است؛ و مسیحیان که نوزده قرن متوالی دعا کرده‌اند «ملکوت تو بر زمین آید» ناچار باید از خود بپرسند آیا آرمان آنان برای آینده انسان چیزی از همین دست است یا نه؟ مثال دیگر: از جنگ جهانی دوم به‌این طرف همه با این واقعیت زیسته‌ایم که ما قدرت داریم تمامی آثار حیات را به سرعت از روی زمین محو سازیم، و این ادراک تازه برداشت و برخورد ما را با زبان مکاشفاتی<sup>۲</sup> کهن درباره قریب الوقوع بودن آخرت تغییر می‌دهد.

تحول دینی اجتناب ناپذیر است چون، چه بخواهیم چه نخواهیم، با تغییر محیط فرهنگی مفاهیم دینی هم تغییر می‌کند؛ و پیامد این‌گونه تغییرهای اجباری و غیرارادی معمولاً تزلیل دین به‌خرافه بوده است و هر چه پیکر دانش و فنون علمی کنونی بشر تناورتر و نیرومندتر می‌شود، علم بیشتر و بیشتر در بخش‌های مختلف حیات به جای دین وظيفة توضیح رویدادها و تجویز درمانها را به عهده می‌گیرد. حتی در رشته‌هایی چون اقتصاد، علوم اجتماعی و روان‌شناسی، که موضع دقیق علمی آنها قطعی نیست، در عمل

شیوه تفکر دنیوی، سودگرا<sup>۱</sup>، «مهندسی» یا ابزاری غلبه یافته است. توضیحهای ماوراء طبیعی قدیم رفته رفته بی اثر می شود و با نگاهی به گذشته می بینیم که این حرفها تقریباً از زمان داروین به این طرف در هیچ یک از شاخه های عمدۀ دانش نقشی نداشته است. پندار و کردار دینی، ناگزیر، به شکل تفنن، به شکل جهان بینی اقلیت، به شکل نوعی سرگرمی دلخواه و اصولاً بی اهمیت درآمده است و مختص کسانی است که به «ریشه» داشتن در گذشته قومی<sup>۲</sup> یا سنت فرهنگی نیاز روانی دارند. آین مذهبی، ایمان ماوراء طبیعی، ممکن است با سرسختی صیانت بشود، اما حالت روانی، جنبه خصوصی پیدا می کند، به هویت محترمانه شخص مربوط می گردد و دیگر با شیوه رفتار افراد در زندگی اجتماعی و اقتصادی واقعی آنها بستگی کارساز ندارد. این نوع ایمان همانند عناوین اشرافیت، ممکن است لنگرگاه اطمینان بخش گذشته باشد؛ ولی به درد امروز نمی خورد. آنهایی که ایمان دینی خود را جدی می گیرند طبعاً از این روند ناخشنودند، اما در دموکراسیهای سهلگیر و دھری مسلکی غرب، چگونه می توان از سوق دین به حاشیه زندگی جلوگیری کرد؟ پاسخ بی تردید در اسطوره زدایی عقیده دینی و در تلاش منظم برای پیوستن الگوهای کهن پندار و کردار دینی به الگوهای تازه فرهنگی است. و این کار نه تنها عملی، بلکه در دست انجام است. برای نمونه، زبان سنتی مذهب تأکید دارد که «توبه کنید، زیرا ملکوت خدا نزدیک است». مراد این بود که به سبب گناهکاری بشر فاجعه‌ای بزرگ بالای سر آدمیان پر می زند. خداوند به داوری خواهد نشست، و تنها کسانی که خود را پاک سازند و زندگی شان را تغییر بدهند جان سالم بدر می بردند. این الگوی کهن<sup>۳</sup> البته به شکل اصلی ماوراء طبیعی آن امروزه دیگر مطرح نیست - چون دلایل علمی خوبی در دست داریم که جهان میلیاردها سال دیگر دوام خواهد آورد - با این همه، در فرهنگ نو می توان موقعیت و هماوردهای مشابهی یافت و این مفهوم را از نوزنده کرد. مثلاً، اگر رفتار آدمی تغییر فاحش نکند، چه بسا که حیات انسان بر کره زمین در جنگی هسته‌ای نابود گردد. بدین طریق پیام مذهبی دیرین درباره داوری آخرت و نیاز به توبه و ندامت، می تواند تعبیری تازه و مؤثر و، از لحاظ اجتماعی، با ربط امروزین،

- 
1. utilitarian
  2. ethnic
  3. archetype